

کتاب صامت ناطق در توصیف امیر مؤمنان (ع)

محمد رضا ارشادی نیا

سیمای قرآن در آیینه شفاف و تمام نمای گفتار امیرمؤمنان(ع) با توصیفات تأمل برانگیز و اعجاب آوری ترسیم شده است. این توصیفات به گونه ای سهل و ممتنع، جمال و کمال قرآن، ظاهر و باطن، سطح و عمق و سایر شئون آن کتاب شریف را به نمایش می گذارد. این اوصاف بیانگر عظمت و چند بعدی بودن وحی است و تبلور آن در کلام فردی آگاه به متن وحی پر از لطف و سرّ است که «لاینبئک مثل خیبر». گوشه ای که از این آستان می نیوشد به راستی مصداق «علی الخبیر سقطتم» خواهد بود. در این میان دو وصف متضاد «صامت ناطق» در کنار یکدیگر در سخن مولا برای قرآن، هم جالب و هم سؤال برانگیز است؛ اگر قرآن گویاست چرا صامت و خاموش است. در این نوشتار همت شده است تا آنجا که بضاعت اجازه دهد نکاتی با توجه به متن گفتار مولا در این جهت ارائه گردد.

خاموش گویا

برابر نقل در روایتی، امام صادق (ع) معارف قرآن را به چهار گروه کلی تقسیم فرموده است:
۱. عبارت ۲. اشارت ۳. لطایف ۴. حقایق. وانگهی سهم و بهره هر صنف از اصناف مردم قسمتی از این اقسام است که عبارت برای عوام، اشارت برای خواص،
لطایف بهره اولیا و حقایق مخصوص انبیا می باشد. ۱
اینکه قرآن کتاب گروه خاص نیست و معارف آن قابل دسترسی برای همه است مطلبی است مورد اتفاق و نیاز به استدلال نیست. قرآن کتاب هدایت است و بدیهی است که به صراحت تعبیر، همه انسان ها را به هدایت فراخوانده و همه را مستحق خطاب و تکلیف دانسته است. از این رو برای امکان اقتداء مردم به آن بایست سخن و پیامش برای همه در دسترس باشد اما چنانچه انتظار استعداد و توان ادراکی برابر برای همه به دور از صواب است، توقع هم سطح بودن همه معارف قرآن نیز خالی از وجه است. زیباترین تعبیر در نشان دادن این نکته همان است که مولا فرموده است:

«القرآن بحر لایدرک قعره و بحر لاینزفه المستنزفون.» ۲

قرآن دریاست، دریا در هیچ کوزه ای نگنجد. آن کس که از قرآن کامیاب می شود و سیراب، به راستی ظرف محدودی بوده است که به ظرفیت خویش بهره مند گشته است و محدودیت خویش را به دریا سرایت داده است. کسی به سان تشنه از وادی حیرت فرا می رسد و بر ساحل می نشیند و از جلوه های زیبایی تذکرات قرآن روانی تازه می کند و اخلاق خود را می آراید و همین را برای خویش بس می پندارد. و کسی دیگر نیاز به شست و شو دارد جامه غفلت از تن به در می آورد و روح و روان را با آب زلال هدایتش تطهیر می نماید، و البته این اول راه است که چیزی فرو می گذارد و چیزها بر می گیرد.

هیچ کس با قرآن هم نشینی ساز نمی کند مگر اینکه چیزی از او کاسته و چیزی دیگر بر او افزوده گردد. کاهش از نابینایی و افزایش در هدایت و راهیابی. ۳

و آن کس که توانایی و قابلیتش فزون تر است گامی پیش تر و در سطوح و ظواهر به صید معانی می پردازد و به مقدار مورد انتظار کامیاب از جام معرفت می گردد، و اما همه تا رسیدن به اعماق و قعر از فاصله ای تا بی نهایت برخوردارند و برآستی سخن صادر از بی نهایت همانند خود او تا بی نهایت ژرف و نامحدود است.

«فتجلی لهم سبحانه فی کتابه من غیر ان یكونوا رأوه.» ۴

جلوه نامحدود آیا به تصرف و دام محدود و ناتوانی چون انسان، ممکن می گردد؟ ولی به فراخور استعداد، هر کدام را سهمی است که نباید آن را برای دیگری نیز کافی دانست و بنابراین است که زبان قرآن کریم هم زبان عبارت است تا برای عموم قابل فهم و مراجعه باشد، و هم زبان اشاره است، و هم لطیفه، و هم حقیقت. و هر کدام را اهلی است، و هر کس را باید با زبان خاص او سخن گفت. «و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه.»

اینکه قرآن جهت تذکر آسان گشته است «و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر»، و اینکه باید قرآن برای همه کس قابل فهم باشد و هدایت همگان مورد نظر باشد، همه این نکات در یک سو و پاسخ جدی به این سؤال در سوی دیگر که آیا امکان دستیابی و کامیابی همه انسان ها در همه سطوح در همان مبلغ مورد استعداد را می توان از مراجعه به قرآن انتظار داشت. آیا نمی توان تصور کرد که در سطح فهم ظواهر، هر کس خود را مخاطب قرآن بداند و رابطه دو به دو با قرآن برقرار نموده به مطلوب دست یابد، یا به جرأت تام باید جواب منفی داد و ضلع سوم را در فهم آن ضروری دانست. اگر چه مثلی در این موضع ترسیم می گردد، ولی تفاوت آن با مثلث هندسی در این است که دو ضلع آن منطبق بر همدیگر و بر وتری به نام مخاطب تناظر دارند و هیچ گاه آن دو ضلع عمود بر همدیگر و متقاطع نیستند. به طور خلاصه، ضلع «عترت» است که باید در مراجعه به قرآن مورد توجه قرار گیرد و در این صورت همه مراجعان می توانند ادعای فهم گوشه هایی از قرآن را داشته باشند.

غفلت از این ضلع است که خسارتی را برجای می گذارد که جز ضلالت ره آوردی ندارد. بدیهی است که اگر صاحب کلام هم هادی و هم مضلّ است، کلام او نیز که جلوه تجلیات اوست نباید به دور از چنین اقتضا باشد. و بر این اساس است که چنانچه متن قرآن و نصوص آن بر اقتدا به هدایت ره یافتگان تأکید مکرر دارد باید نمونه های مجسم هدایت و الگوهای تام طهارت را فرا روی نهاد. «فبهداهم اقتده» (انعام/۹۰) و البته چنانچه قرآن کتابی جاودانه است، هادیان و شارحان آن نیز جاودانه خواهند بود و تا قرآن زنده است که «انا له لحافظون» (حجر/۹) زیست آنها نیز قطعی است.

این سخن که قرآن خود بسنده است و نیازی به هیچ کس و شیئی دیگر نیست تا آنجا با واقعیت وفق می دهد که آموزه های قرآن کریم در برابر سایر مکتبهای الحادی و ادیان تحریف شده مقایسه گردد. اما آیا برای فهم و احاطه بر تعالیم قرآن، رجوع استقلالی کافی است؟ پاسخ به وضوح منفی است. زیرا رجوع گروه های ستیزنده کلامی به گونه استقلالی و با استبداد به رأی و فهم اولیه خویش به قرآن مراجعه کرده اند. بدیهی است کلام من عند الله اختلافی در آن نیست که اگر از نزد غیر خداوند بود اختلافی بود «و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیهِ اختلافاً کثیراً». با این همه اختلافات و تعارضات، هر گروه خویش را در فهم قرآن صائب و طرف مقابل را به سختی تخطئه نموده است. این حقیقت را خود قرآن به صراحت بیان فرموده است «لایمسه الا المطهرون» (واقعه/۷۹)

اشاره شد که مطهرون (عترت) بُعدی جداگانه در برابر وحی و قرآن نیستند تا بر اثر وسوسه از رجوع به آنها هراسی به دل راه یابد. ما از آنها به دو بُعد و یا دو ضلع منطبق بر یکدیگر تعبیر نمودیم و راز مسأله همین نکته بود. جهت گویاتر شدن این مطلب به سخنان مولا بازگشته راز همه مطالب را در دو وصف متوالی صامت و ناطق برای قرآن می یابیم: «فالقُرآن أمر زاجر، و صامت ناطق». ۵

به رغم اینکه به نظر می رسد قرآن در عین خاموشی الفاظ، ناطق و گویا در معنی و مفهوم است و به اعلی صوت فریاد دارد و پیام خویش را به روشنی می رساند، ولی در سایر سخنان حضرت بر این پندار خط بطلان کشیده شده است و به صراحت نطق قرآن را در کام رجال قرآن قرار داده است. در ابتدا سخنان حضرت را در توصیف نطق قرآن مرور می کنیم و سپس راه گویایی آن را مشاهده خواهیم نمود.

از واژه های کلیدی که تبیین کننده ناطق بودن قرآن کریم است، واژه «بیان» و مشتقات آن است که هم قرآن کریم آن را وصف خویش قرار داده است و هم در سخنان مولا بر آن تأکید شده است:

«و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء» نحل/۸۹

«و انزلنا الیک الذکر لتبیین للناس ما نزل الیه» نحل/۴۴

«کتاب أحکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر» هود/۱

بدیهی است تبیان سایر اشیاء بودن و مبین سایر کتب وحی بودن و مفصل بودن قرآن، خود به خود با گنگ و نامفهوم بودن ناسازگاری دارد. در همین راستا حضرت نیز اوصافی را که به وضوح نشان دهنده همین ایده است معرفی می فرماید:

«کتاب الله بین اظهرکم، ناطق لایعیا لسانه». ۶

«ثم انزل علیه الکتاب، نوراً لاتطفأ مصابحه، و سراجاً لایخبو توقده». ۷

«کتاب الله تبصرون به و تنطقون به». ۸

به رغم این توصیفات، حضرتش وصف مبین بودن قرآن را با اوصافی دیگر همانند متشابه و مجمل آورده و این می رساند که معنای دیگری از تبیین اراده شده است که با مفهوم بدوی آن لفظ تفاوت دارد.

«خلف فیکم... کتاب ربکم فیکم، مبیناً حلاله و حرامه... و محکمه و متشابهه». ۹

اینکه قرآن را تبیین کننده محکم و متشابه و مفسر و مجمل به طور یکسان دانسته، بسیار اشعار دارد که الفاظ قرآن خود به خود مبین نیستند و نمی توان به صرف مراجعه لفظی آن را به اعتماد و وضوح در دسترس دانست و بنابراین است که قرآن در عین گویا بودن خموش است و نطق آن را باید در جایی دیگر جست که ترجمان و زبان قرآن محسوب گردد. در کلام حضرت دو راه برای این مطلب ارائه شده است:

۱. راهی که معروف به تفسیر قرآن به قرآن است.

«کتاب الله تبصرون به و تنطقون به... و ینطق بعضه بعض و یشهد بعضه علی بعض». ۱۰

به کار بستن همین شیوه است که حضرتش آن را زداینده اختلافات می داند. حضرت با تخطئه آراء مختلف و بیان منشأ اختلاف، هرگونه توجیهی را برای اختلاف و تشتت آرا نفی می نماید و می فرماید صاحبان فتاوی مختلف که همه خداوند و پیامبر و کتاب واحد دارند در اختلاف خویش چه عذری دارند، آیا مأمور به اختلاف هستند که پیوسته در پی اطاعت از آن امرند و یا از آن نهی شده، و

معصیت پیشه ساخته اند؟ آیا دین ناقص است و آنها به کمک آراء خود به اتمام آن همت گماشته اند، و یا شریک خداوند هستند که هرچه را خواستند بگویند؟ و آیا دین تام بوده و تقصیری در تبلیغ از سوی پیامبر رخ داده است؟

همه این احتمالات منفی است و توجه نداشتن به شیوه درست استفاده از آن سبب انگیزش آراء گوناگون شده است. سرّ آن را باید در ظاهر زیبا و باطن عمیق قرآن نیز دانست که هر کس به ظواهر زیبا و دلنشین قرآن استناد می نماید، بدون اینکه از عمق آن کمترین بهره ای برده باشد، و البته می توان به طریقی از عمق قرآن نیز به طور نسبی آگاهی حاصل نمود و آن استشهاد از برخی از آیات کریمه برای برخی دیگر است و استناد یک جانبه به برخی ظواهر عملی نابسامان خواهد بود.

«ان الكتاب یصدق بعضه بعضاً و انه لاختلاف فیه.» ۱۱

۲. راه دوم جهت گویایی قرآن کریم در سخنان حضرت، معرفی رجالی است که ترجمان قرآن محسوب می شوند و در هر صورت راه عمده نیز همین است که اختلاف را به کلی از بین خواهد برد و انسان را به سرچشمه اصیل و زلال وحی رهنمون خواهد شد و از اعمال سلیقه ها و مشرب های فکری و تنگناهای آن نجات خواهد بخشید.

«انا لم نحکم الرجال و انما حکمنا القرآن، هذا القرآن انما هو خط مستور بین الدفتین. لاینطق

بلسان و لابد له من ترجمان و انما ینطق عنه الرجال.» ۱۲

«ان القرآن حمّال ذو وجوه.» ۱۳

ولی آیا برآستی هر کس می تواند ترجمان قرآن به شمار آید و یا سهمی از آن برده باشد. آنچه می تواند به کلی اضطراب و نگرانی را زایل سازد این است که واژه رجال را در فرهنگ قرآن واژه ای خاص برای افراد خاص بدانیم همان «رجال» که وصف آنها چنین است: «فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ... رجال لاتلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله» (نور/۳۶)

و در همین خصوص حضرت امیرعلیه السلام نیز تأکید می فرماید:

«فیهم کرائم القرآن.» ۱۴

«ذلک القرآن فاستنطقوه و لن ینطق و لکن اخبیرکم عنه.» ۱۵

و با همه تأکید بر گویایی و ناطقیت قرآن این کلام صریح توجه می دهد که مراجعه به مخبر صادق و امام معصوم، شرط حتمی برای فهم راز مکنون آن خواهد بود و باید از این زبان شنید آنچه باید از قرآن شنید، و گر نه سخن را از منابع دیگر باید تلقی کرد نه سخن قرآن.

۱. آملی، سیدحیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، ۱۳۶۸ش، ۵۳۰.

۲. سید شریف رضی، نهج البلاغه، جمع و تحقیق صبحی صالح، خطبه ۱۹۸.

۳. همان، خطبه ۱۷۱.

۴. همان، خطبه ۷۸.

۵. همان، خطبه ۱۸۳.

۶. همان، خطبه ۱۲۹.

۷. همان، خطبه ۱۹۳.

۸. همان، خطبه ۱۲۹.
۹. همان، خطبه ۱.
۱۰. همان، خطبه ۱۳۳.
۱۱. همان، خطبه ۱۸.
۱۲. همان، خطبه ۱۲۵.
۱۳. همان، نامه ۷۷.
۱۴. همان، خطبه ۱۵۳.
۱۵. همان، خطبه ۱۵۷.

